

فصلنامه تخصصی علوم سیاسی

سال دوازدهم، شماره سی و ششم، پاییز ۱۳۹۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۴/۱۲

تاریخ تصویب: ۱۳۹۵/۶/۲۰

صفحات: ۱۶۹-۱۹۶

## اهمیت اوراسیای مرکزی در رقابت‌های ژئوپلیتیکی بین قدرت‌های بزرگ

دکتر افشین زرگر\*

استادیار و عضو هیات علمی گروه روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرج، کرج، ایران

سینا صیاد\*\*

دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد همدان، همدان، ایران

### چکیده

مقاله حاضر در پی پاسخ‌گویی به این سوال می‌باشد که چرا منطقه اوراسیای مرکزی در رقابت ژئوپلیتیکی میان قدرت‌های بزرگ، حائز اهمیت است؟ با فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، بسیاری بر این عقیده بودند که دوران نظریات ژئوپلیتیک و رقابت قدرت‌های بزرگ در اوراسیا، به پایان رسیده است. اما در دهه ۱۹۹۰ و هنگامی که روسیه تضعیف شده، روابط مسالمت آمیز خود را با غرب بهبود می‌بخشید، غرب نیز در قالب ناتو، مرزهای خود را به سمت شرق و اوراسیای مرکزی گسترش می‌داد. آغاز سال ۲۰۰۰ و حوادث ۱۱ سپتامبر موجب شد که غرب به بهانه مبارزه با تروریسم، نفوذ خود در آسیای مرکزی را بیش از پیش گسترش دهد. روسیه نیز که در حال بازیابی قدرت پیشین بود، این مساله را یک تهدید تلقی می‌نمود و این آغازی برای تقابل دوباره رقبای دیرینه در اوراسیای مرکزی بود. از طرفی دیگر، خلاء قدرتی که پس از فروپاشی شوروی در اوراسیای مرکزی به وجود آمده بود، توجه بسیاری از قدرت‌ها به این منطقه ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک را جلب نمود. این مقاله به بیان رقابت میان قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای با هدف کسب برتری‌های ژئوپلیتیک در اوراسیای مرکزی می‌پردازد.

### کلید واژگان

ژئوپلیتیک، اوراسیای مرکزی، بحران سیاسی، توسعه طلبی، ساختار نظام بین‌الملل

\* ایمیل: zargar.a2003@gmail.com

\*\* نویسنده مسئول، ایمیل: sinasayad1891@gmail.com

## مقدمه

با ظهور و قدرت یافتن امپراتوری روسیه و گسترش مرزهای این کشور، تعارضات این امپراتوری با غرب نیز افزایش یافت. هر چند پس از جنگ سرد، دوره‌ای کوتاه از تنش‌زدایی و آغاز همکاری‌های متقابل بین شوروی و غرب به وجود آمد، اما فروپاشی شوروی و ظهور جمهوری‌های استقلال یافته، به عنوان کشورهای مستقل، باعث ایجاد تنش مجدد در روابط دو طرف گردید. اگر چه پس از فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۱ میلادی، در دوره‌ای کوتاه مدت (۲ سال)، جمهوری‌های جدا شده به فراموشی سپرده شده بودند، اما در سال ۱۹۹۳ میلادی، کشورهای استقلال یافته شوروی سابق به عنوان «خارج نزدیک» دوباره در کانون توجه روسیه قرار گرفتند. زیرا حضور و رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در این کشورها باعث ایجاد مشکلات سیاسی و تعمیق شکاف هویتی بین این منطقه و روسیه شد. در این دوره کرملین، از یک سو نگران نفوذ غرب و گسترش ناتو به شرق می‌باشد و از سوی دیگر، غرب تلاش می‌کند تا کشورهای حوزه اوراسیای مرکزی را در جمیع متحدان خود بگنجاند و از نفوذ روسیه به کشورهای این حوزه و مناطق شرق اروپا بکاهد. بر مبنای نظریات ژئوپلیتیک، سیاستمداران روسیه و غرب به موقعیت استراتژیک این منطقه واقف هستند لذا همواره در طول تاریخ، این منطقه حوزه رقابت‌های دوطرف بوده است و در برخی مواقع، این رقابت منجر به بروز تعارضات جدی و بحران‌های سیاسی شده است. هدف این مقاله بررسی اهمیت ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک اوراسیای مرکزی و مطالعه جهت‌گیری سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ، در این منطقه و بالاخص در دوران پسافروپاشی شوروی می‌باشد. نظریه نوواقع‌گرایی در این مقاله با تشریح موازنه قدرت بین دو قطب در دوران جنگ سرد، به بررسی این نظریه در عصر حاضر پرداخته و رقابت روسیه و غرب در مناطق ژئوپلیتیک را بر این مبنا توضیح می‌دهد. این مقاله در پی چرا منطقه اوراسیای مرکزی در رقابت ژئوپلیتیکی میان قدرت‌های بزرگ این مقاله در صدد است، پاسخی مناسب برای رقابت‌های روسیه و غرب در اوراسیای مرکزی (۲۰۰۰ تا کنون) ارائه دهد.

## ۱. مبانی نظری

واژه اوراسیا از ترکیب واژه‌های اروپا و آسیا شکل گرفته، که نخستین بار در سال ۱۸۸۳ میلادی از سوی ادوارد سوئیس زمین‌شناس اتریشی مطرح شد. اوراسیا اگر چه یک واژه جغرافیایی است، با این حال کمتر در جغرافیا و فرهنگ جغرافیایی مورد استفاده قرار گرفته است. رقابت بر سر تصاحب اوراسیا با پایان یافتن جنگ سرد، همچنان ادامه داشت و پس از جنگ سرد نیز این فضای جغرافیایی نقطه کانونی

رقابت قدرت‌های جهانی بوده است. اوراسیا این گستره عظیم جغرافیایی، ۷۵ درصد جمعیت جهان، ۶۰ درصد تولید ناخالص ملی و ۷۵ درصد منابع انرژی دنیا را در بر می‌گیرد. (امیراحمدیان، ۱۳۸۳: ۲۲) این ویژگی‌ها باعث گردیده که قرون متمادی، امور جهانی توسط قدرت‌های اوراسیایی تحت تأثیر قرار گیرد و انسان‌ها و حکومت‌ها در این ابرقاره با هم به نبرد بپردازند تا بتوانند بر طبق نظریات ژئوپلیتیک مطرح شده، به برتری منطقه‌ای و قدرت جهانی دست یابند. اگرچه فضاها و مکان‌های جغرافیایی به طور کلی دارای نقش آفرینی سیاسی می‌باشند، ولی این نقش آفرینی به یک اندازه نیست و در ابعاد زمانی- مکانی دارای شدت و ضعف است و در طول زمان، ثابت نمی‌باشد. اما اصطلاح هارتلند<sup>۱</sup> به عنوان یک مفهوم ژئوپلیتیکی می‌تواند به این معنی باشد که یک مکان یا فضای جغرافیایی از حیث نقش آفرینی سیاسی آن چنان قوی عمل کند که بتواند تأثیر جهانی داشته، یا سیاست‌های جهانی را تحت تأثیر قرار دهد و یا این که بر فرآیندهای سیاسی جهان اثر بگذارد و به آن‌ها شکل بدهد و مدعیان قدرت در مقیاس‌های جهانی، منطقه‌ای و محلی برای کنترل و تسلط بر آن به رقابت بپردازند تا بتوانند سلطه و اقتدار خود را بر فرآیندها و سیاست‌های جهانی یا منطقه‌ای نسبت به دیگران حفظ نموده و ارتقا بخشند. پس از فروپاشی شوروی، خلاء قدرت در اوراسیای مرکزی موجب ورود قدرت‌های دیگر در منطقه شد. این موازنه و رقابت جدید، میان قدرت‌های منطقه و فرامنطقه‌ای با هدف کسب برتری‌های ژئوپلیتیک و تسلط بر منابع انرژی و به طور کل توسعه در منطقه اوراسیا بود. چرا که در بحث‌های ژئوپلیتیک، نقطه کانونی رقابت، بر سرامکان‌ها و امتیازهای طبیعی و انسانی در فضای جغرافیایی موجود است تا از پس آن، امکان تحصیل قدرت برای حکومت‌ها فراهم شود. (حافظ نیا، ۱۳۸۵: ۱۷) سرهالفورد مکیندر (۱۹۴۷-۱۸۶۱) رئیس انجمن سلطنتی جغرافیا در انگلیس، در تولید قدرت، اصالت را به خشکی داد و در تفسیر این امر، چارچوب نظری- فضایی از اوراسیا را ارائه داد. براساس این نظریه، خشکی بزرگ اوراسیا، دارای ناحیه غیرقابل دسترسی از سوی قدرت‌های دریایی بود که نقش دژ و دیواری حائل را بازی می‌کرد. وی توضیح داد که این منطقه، در طول تاریخ، کانون فشار به اطراف بوده و خود از معرض تهاجمات، به دور مانده است. (عزتی، ۱۳۸۰: ۲۳)

سراغاز بحث‌های ژئوپلیتیک در ابتدای قرن بیستم، تئوری هارتلند است. مدل جهانی مکیندر در مورد ژئوپلیتیک، در یک سیر تکاملی ارائه شد و نهایتاً اساس ایده مکیندر بر وجود یک قاره جهانی مبتنی شد، که وی آن را جزیره جهانی می‌دانست. از نظر او، کلید این جزیره جهانی، ناحیه محور یا هارتلند

<sup>۱</sup>. Heartland

است. او هارتلند را ناحیه وسیعی می‌دانست که محدوده آن، از شرق اروپا تا سیبری غربی بود و از جنوب، به ارتفاعات هیمالیا و ایران و مغولستان و از شمال به اقیانوس منجمد شمالی منتهی می‌شد و معتقد بود این ناحیه که توسط هیچ قدرت دریایی تهدید نمی‌شود، میان دو منطقه هلالی (دونیم دایره جغرافیایی) محاصره شده است. که شامل: ۱- هلال داخلی یا سرزمین‌هایی است که پشت به خشکی اوراسیا و در کنار آب قرار دارند و قابل دسترسی قدرت‌های دریایی هستند. (موقعیت ساحلی) ۲- هلال خارجی یا جزیره‌ای که شامل جزایر بریتانیا، ژاپن و استرالیا می‌باشد. (Mackinder, 1904: 175-194) در اواخر دهه هفتاد و پس از ظهور ژئوپلیتیک انتقادی، دیدگاه‌های تجدید نظر طلب دیگری در این عرصه به وجود آمد که می‌توان ژئوپلیتیک زیست محیطی، ژئوپلیتیک انسان‌گرا و نظریه مفهوم جدیدی از هارتلند را در این دسته از نظریات قرار داد. نظریاتی از این قبیل را می‌توان به عنوان واکنش و پاسخی مخالف در برابر نظریات سنتی ژئوپلیتیک تلقی نمود. دیدگاه‌های جدید ژئوپلیتیک برای تعریف‌های پیشین، اعتبار چندانی قائل نبودند زیرا آن‌ها معتقد بودند که ژئوپلیتیک، فقط به شرایط طبیعی و قوانین طبیعت محدود نمی‌شود. در این جهت عموماً جغرافیای اجتماعی، جغرافیای جمعیت‌شناسی، جغرافیای سیاسی و فرهنگی و به طور خاص، داده‌های زبان‌شناسی و مذهبی، دارای اهمیت ویژه ژئوپلیتیکی هستند. (لاکوست و ژیلین، ۱۳۷۶: ۱۴) همچنان که گفته شد بخش قابل توجهی از منابع اصلی و اولیه برای ادامه پیشرفت و توسعه اقتصادی، شامل منابع فسیلی و معدنی نیز در این ابرقاره قرار گرفته است. امروزه تأکید بر اهمیت مناطق حساس اوراسیا، محور اصلی رقابت قدرت‌های جهانی است. به همین دلیل شکل آرایش نیروها، سیاست ایجاد اتحادیه‌ها، انتخاب شرکا و به کارگیری صحیح ابزارها و امکانات سیاسی از ارکان اساسی اعمال قدرت راهبردی در صحنه جغرافیای سیاسی اوراسیا است. به این ترتیب اوراسیا صفحه شطرنجی است که بروی آن تلاش برای برتری جهانی ادامه می‌یابد و همان‌گونه که گفته شد ارزیابی الگوهای رفتار ژئوپلیتیک قدرت‌ها در اوراسیا تا اندازه زیادی ساختار آینده نظام جهان را روشن خواهد. (Brzezinski, 1997: 46) آن چه موجب رقابت قدرت‌های بزرگ در اوراسیا و بالاخص اوراسیای مرکزی گردید، ضعف روسیه در دهه ۱۹۹۰ بود، که باعث گسترش مرزهای غرب (در قالب ناتو) به سوی شرق گردید. اما بازیابی اقتدار روسیه در اوایل ۲۰۰۰ میلادی و پیگیری سیاست گسترش اقتدار در حوزه نفوذ پیشین خود (شوروی سابق)، موجب تقابل و موازنه روسیه و غرب در اوراسیا و بالاخص در اوراسیای مرکزی گردید. آن چه در این رقابت حائز اهمیت است و مبنای نظریات نواقح گرای نیز می‌باشد، تأکید بر تشکیل الگوی توازن قوا است. البته نو واقع‌گرایان بر این موضوع تأکید دارند که در یک سیستم آنارشیک، هرچند موازنه قوا، میان دولت‌ها می‌تواند بسیار کارا باشد، اما امکان

جنگ، همواره وجود دارد. نوواقع‌گرایان معتقدند سیستم‌های دو قطبی همچون دوران جنگ سرد از لحاظ ایجاد و حفظ صلح و امنیت در عرصه بین‌الملل، ثبات بیشتری نسبت به سیستم‌های چند قطبی دارند. (Waltz, 1979: 204) در چارچوب نوواقع‌گرایی، مساعی دولت‌ها به دو دسته تقسیم می‌شود که عبارتند از الف- مساعی داخلی که در راستای افزایش توانایی‌های اقتصادی، نظامی و توسعه استراتژی هوشمندانه است. ب- مساعی خارجی که به تقویت اتحادهای خودی و یا تضعیف اتحادهای طرف مقابل می‌انجامد. به طور کلی، توانایی‌ها، موقعیت دولت‌ها را نشان می‌دهد و توزیع توانایی‌ها، ساختار نظام را تعریف می‌کند. (قوام، ۱۳۹۰: ۸۸) از دیدگاه نوواقع‌گرایی، رقابت بین دو ابرقدرت باعث ایجاد ثبات می‌شود زیرا قدرت‌های بزرگ نیز، سود بیشتری از وجود ثبات (حفظ وضع موجود) در سیستم بین‌الملل کسب می‌کنند. (جکسون و سورنسون، ۱۳۹۳: ۱۱۳) با توجه به آنچه ذکر شد و سایر ویژگی‌های نظریه نوواقع‌گرایی، از جمله وضعیت «آناشری» که در نظام بین‌الملل حاکم، موجود می‌باشد کشورها به دنبال بقا و افزایش موازنه قدرت هستند.

## ۲. آشنایی با اوراسیای مرکزی

در مطالعات شورای آتلانتیک ایالات متحده آمریکا در سال ۲۰۰۱ میلادی، قلمرویی به نام «اوراسیای مرکزی» تعریف شد که از غرب به دریای سیاه، از شرق به نواحی غربی چین، از شمال به روسیه و از جنوب به ایران، پاکستان و افغانستان محدود می‌شود. بر این اساس اوراسیای مرکزی شامل آسیای مرکزی (ازبکستان، تاجیکستان، ترکمنستان، قرقیزستان و قزاقستان) در شرق دریای خزر، قفقاز جنوبی<sup>۱</sup> (آذربایجان، ارمنستان و گرجستان) در غرب دریای خزر و جمهوری‌های اسلاو (اوکراین، روسیه سفید، فدراسیون روسیه و مولداوی) و سایر جمهوری‌های شوروی سابق را در بر می‌گیرد. در برخی تعاریف نیز، اوراسیای مرکزی برای اشاره به «کشورهای مستقل مشترک المنافع»<sup>۲</sup> که دوازده جمهوری از پانزده جمهوری پیشین اتحاد شوروی آن را تشکیل داده‌اند، به کار می‌رود. (کولایی، ۱۳۹۱: ۹-۷) چرا که جمهوری‌های بالتیک (لیتوانی، لتونی و استونی) که در دوران استالین با اشغال نظامی به روسیه پیوستند و از اوایل دهه ۱۹۹۰ نیز اعلام استقلال نمودند، هرگز در مجموعه اوراسیای مرکزی قرار نمی‌گیرند.

<sup>۱</sup>.South Caucasus

<sup>۲</sup>.Common Wealth of Independent State(cis)

البته تعاریف و استنباط‌های متعددی وجود دارد و با این که در تعریف منطقه اوراسیای مرکزی و قلمرو و حدود آن اختلاف نظرانی وجود دارد، از این روی بیشتر دیدگاه‌ها، بر کشور روسیه، پنج کشور آسیای مرکزی و سه کشور قفقاز تأکید دارند. (Fairbanks, 2001: 2) با انقلاب ۱۹۱۷ و برپایی حکومت‌های کمونیستی در سراسر اوراسیای مرکزی، این منطقه در مسیر تحولاتی قرار گرفت و تصمیماتی توسط انقلابیون بلشویک اتخاذ شد، از جمله این که مناطق مسلمان نشین را از تاریخ و فرهنگ خود جدا ساختند و این گونه بود که استقرار سوسیالیسم، نه بر اساس دیدگاه‌های مارکس، که بر پایه ضرورت‌های انقلاب بلشویکی، پی گرفته شد. به وجود آمدن اتحاد شوروی با ایجاد دگرگونی‌های اساسی در اقتصاد، جامعه و فرهنگ در سراسر اوراسیای مرکزی همراه شد. ایجاد جمهوری‌های قومی در سراسر این منطقه، با برنامه ریزی‌های وسیع و همه جانبه برای شکل گرفتن «انسان شوروی» ادامه یافت، تا در جامعه سوسیالیستی مورد نظر بلشویک‌ها، تکامل همه جانبه فرد و جامعه تحقق یابد. بر این اساس تغییر نگرش‌ها، باورها، ارزش‌ها، زبان و خط مردم در سراسر اوراسیای مرکزی، با استفاده از همه امکانات و توانایی‌های حکومت کمونیستی دنبال شد. (کولایی، ۱۳۹۱: ۱۳-۱۲) پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در ۱۹۹۱، اختلاف‌های ریشه دار تاریخی، فرهنگی و سرزمینی که به دلیل سیستم متمرکز و دیوان‌سالار کمونیسم امکان ظهور نیافته بود، سر برآورد و سبب شد در آسیای مرکزی و قفقاز، درگیری‌های متعددی آغاز شود. در این دوره، ظهور انقلاب‌های رنگی در برخی از کشورهای استقلال یافته نیز از مهم‌ترین تحولات منطقه اوراسیای مرکزی به شمار می‌آید، زیرا از دید برخی تحلیل‌گران، فرصتی برای جمهوری‌های پیشین اتحاد شوروی به وجود آورد که به سوی اقتصادهای بازاری و تشکیل نظام‌های سیاسی دموکراتیک، انتقال یابند. ولی به علت تنوع فرهنگی، قومی، ادعاهای مرزی و پیوندهای تاریخی که در بین کشورهای اوراسیای مرکزی وجود دارد، این روند تا حدی دشوار گشته است. در ابتدای فروپاشی اتحاد شوروی، نگرش یوروآتلانتیک گرایان حاکم بر سیاست خارجی این کشور، باعث غفلت روسیه از مناطق تحت سلطه سابق، از جمله اوراسیای مرکزی شد. این خلاء قدرت، همزمان با ورود سایر قدرت‌ها به منطقه به وقوع پیوست. اما جایگزینی نگرش اوراسیاگرایی به جای غرب‌گرایی در سیاست خارجی روسیه باعث توجه دوباره روسیه به حوزه اوراسیای مرکزی شد و این مناطق، از آن زمان در سیاست خارجی روسیه اهمیت بیشتری یافتند.

در حال حاضر، مشکلات زیادی از فقر اقتصادی تا منازعات قومی، مذهبی و سرزمینی و دخالت قدرت‌های جهانی و نبود ترتیبات فراگیر حل و فصل مشکلات، آینده این منطقه را در وضعیت مبهمی قرار داده که البته از یک سو برای حل مسائل و مشکلات اقتصادی، سیاسی و امنیتی منطقه اوراسیای

مرکزی، شکل‌گیری ساختارها و ترتیبات گسترده و حضور و همکاری همه بازیگران ضروری است. (کرمی، ۱۳۸۶: ۳۹-۴۱) از سوی دیگر، حضور قدرت‌های جهانی در این منطقه، با سیاست اقتدار طلب و تمامیت خواه روسیه و نگاهی که در سال‌های اخیر به کشورهای شوروی سابق (خارج نزدیک) داشته، در تضاد می‌باشد. در سال‌های اخیر، مساله انرژی و ترانزیت آن، به یکی از مسائل جهانی تبدیل شده و بدین سبب است که مناطق دارای انرژی در همه جای جهان و از جمله در منطقه اوراسیای مرکزی، مورد توجه قدرت‌های بزرگ جهانی و منطقه‌ای مانند آمریکا، چین، اتحادیه اروپا و روسیه قرار گرفته‌اند. منطقه اوراسیای مرکزی به دلیل برخورداری از منابع مهم انرژی و همچنین کنترل بر مسیر ارتباطی شرق و غرب جهان، اهمیت ویژه‌ای دارد و سایر قدرت‌ها سعی دارند تا با تسلط بر منابع انرژی، معادلات منطقه را به گونه‌ای جهت‌دهی نمایند که با منافع خود سازگار باشد.

### ۳. ژئوپلیتیک و ظهور تفکر اوراسیاگرایی

پیشینه واژه اوراسیاگرایی که از ۱۹۹۱ در حوزه‌های روشنفکری و سیاسی پسا شوروی مطرح شد، به قرن نوزدهم باز می‌گردد. در واقع واژه اوراسیا خلق شد تا به کودکانی با والدین اروپایی-آسیایی اشاره داشته باشد، که بعدها در اشاره به وحدت زمین شناختی قاره کهن، مورد استفاده قرار گرفت. از این رو از همان آغاز، این کلمه به ترکیب، اتحاد و تلفیق میان دو موجود با حقیقتی ماهوی اروپا و/یا غرب، در یک سو و اوراسیا و/یا آسیا در سوی دیگر اشاره داشت که بعدها در قالب ایدئولوژی اوراسیاگرایی ارائه شد. (لاروئل، ۱۳۸۸: ۳۵۵) در واقع می‌توان از منظر ژئوپلیتیک این‌گونه بیان کرد که روسیه، در پی ناکامی و شکست در جبهه غرب، با جذب آسیا شدن و گسترش مرزها در شرق، شیوه‌ای برای به چالش کشیدن محوریت غرب، در پی گرفت. ایدئولوژی اوراسیا گرایی اولیه در (۱۹۳۰-۱۹۲۰) بر پایه جریان‌اندیشه غالب در روسیه از جمله: پان اسلاویسم یا اسلاوگرایی قرن نوزدهمی و آسیاگرایی اوایل قرن بیستم استوار بود. در اوایل دهه ۱۹۶۰ «نظریه قومیت»<sup>۱</sup> توسط لئوگومیلف<sup>۲</sup> مطرح شد. هر چند نظریات وی طرفداران بسیاری داشت اما، اوج بلند پروازی گومیلف در نوشته‌های سیاسی‌اش درباره اوراسیا، قابل مشاهده بود. وی در اکثر نوشته‌هایش، اوراسیا را با سرزمین شوروی برابر می‌داند و چندین ابر قوم را نیز بر می‌شمرد: روسی، استپی، مسلمان، اروپایی، بودایی، بیزانسی (مسیحیان قفقاز). اما معتقد است که دو

<sup>۱</sup>. Ethnicity Theory

<sup>۲</sup>. Lev Gumilev

ابر قوم روسی و استپی در سرزمین اتحاد شوروی سلطه دارند، زیرا آن‌ها تنها اقوامی هستند که برای‌شان اوراسیا، فقط سکونت‌گاه است، در حالی که سایر اقوام در مناطق تمدنی چندگانه مستقرند. نظریات وی، پیش فرض‌های اوراسیا گرایان را تصدیق می‌کند و تهدید مغولان را صرفاً افسانه‌ای می‌داند که غرب به آن دامن زد تا توجه روس‌ها از دشمنان واقعی‌شان در جهان رومی-آلمانی، به خصوص اقوام ساکن در منطقه بالتیک، لهستان و سوئد امروز منحرف شود. نهایتاً افکار گومیلف در قالب نظریه قومیت، با مضامینی چون، بیگانه‌هراسی، اختلاط‌هراسی و یهود ستیزی همراه بود که منتقدین بسیار داشت و حتی در روسیه افرادی بودند که به اتحاد ترک-اسلاو که وی مطرح نمود، انتقاد می‌کردند. اگر چه نظریه قومیت گومیلف را می‌توان به نوعی نواوراسیا گرایانه دانست اما در دهه ۱۹۹۰ و پس از فروپاشی شوروی، اولین افکار نو اوراسیاگرایی در قالب نظریات «فلسفه تاریخ و احیای فرهنگ گرای» الکساندر پانارین<sup>۱</sup> بیان شد. او و همراهانش معتقد بودند که تغییر ایدئولوژی، کوچک شدن اتحاد شوروی را توجیه نمی‌کند. آنان که در حسرت اتحاد شوروی سابق بودند را می‌توان به نوعی نزدیک‌ترین نظریات و گروه به افکار نو اوراسیاگرایان دانست. به عبارتی اعتبار علمی نواوراسیا گرایان تا حدودی به مفهوم تمدن وابسته است. (لاروتل، ۱۳۸۸: ۱۵۳-۹۴)

آخرین موج در مطالعه اوراسیاگرایی معاصر روسیه (نواوراسیاگرایی)، مباحث الکساندر دوگین است که هم دکتترین و هم جنبش سیاسی است. از این لحاظ نظریه وی در شکل‌گیری نظریه اوراسیاگرایی، بسیار حائز اهمیت است که در اندیشه و تفکر وی، چندین گرایش فکری از جمله نظریه سیاسی با الهام از سنت‌گرایی، فلسفه مذهبی ارتدوکس، نظریه‌های آریا گرایانه و غرب‌گرایانه و مفاهیم ژئوپلتیک و اوراسیاگرایی را شامل می‌شود. بدین‌گونه در دهه ۱۹۹۰، همه این ایدئولوژی‌ها به صورت همزمان در آثار دوگین نمود یافتند. دهه ۱۹۹۰ جریان‌های «ضد جهان‌گرایی»<sup>۲</sup> در قالب نظریه‌های ژئوپلتیکی دوگین<sup>۳</sup> و اوراسیاگرایان، ظهور نمودند. در واقع ژئوپلتیک، رشته اصلی است که نظریات اوراسیاگرایی دوگین به آن استوار است. از نظر وی ژئوپلتیک، اساساً در خدمت دولتی است که در آن بسط می‌یابد، از این رو ژئوپلتیک روسیه فقط می‌تواند اوراسیاگرایانه باشد و تنها «نظریه ژئوپلتیک اوراسیاگرا» است که مسئول احیای جایگاه این کشور به عنوان قدرتی بزرگ است. اوراسیاگرایان بر مبنای این نظریه، خواهان احیای

<sup>۱</sup>. Alexander Panarin

<sup>۲</sup>. Anti- Universalism

<sup>۳</sup>. Alexander Dugin



اتحاد شوروی هستند و معتقدند که نبرد برای همگرایی فضای پس از شوروی، نبردی برای «کی‌یف» است. به عبارتی دیگر این دیدگاه توسعه طلب با مقالات و نوشته‌های ژیرینوفسکی<sup>۱</sup> همخوانی دارد که در کتاب آخرین حمله به سمت جنوب بیان می‌دارد «سربازان روسی، چکمه‌هایشان را در اقیانوس هند و دریای مدیترانه فرو خواهند برد.» (لا روتل، ۱۳۸۸: ۲۰۵-۱۹۱)

#### ۴. اوراسیای مرکزی در نظریه‌های ژئوپلیتیکی

منطقه اوراسیا که کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز (اوراسیای مرکزی) در آن قرار گرفته‌اند، به دلیل برخورداری از منابع مهم انرژی و همچنین، کنترل بر مسیر ارتباطی شرق و غرب جهان اهمیت ویژه‌ای دارد. در گذشته سلطه اتحاد شوروی، فضای مانور چندانی برای ایالات متحده آمریکا باقی نمی‌گذاشت. اما اکنون بار دیگر رقابت‌های ژئوپلیتیک در این منطقه، شدت پیدا کرده است. (عطایی و شببانی، ۱۳۹۰: ۱۵۱-۱۳۱) البته نظریات ژئوپلیتیک مطرح شده در اوراسیا، بسیار پیش‌تر از فروپاشی شوروی و خلاء قدرت این کشور در حوزه اوراسیای مرکزی می‌باشد و در واقع می‌توان، قدمت این نظریات را، برابر با آغاز حاکمیت بلشویک‌ها (۱۹۱۷) در روسیه دانست. بیان این مطلب نشانگر این موضوع می‌باشد که نظریات ژئوپلیتیک مطرح شده در اوراسیا، نه در دوران ضعف اتحاد جماهیر شوروی و توسط غرب (آمریکا)، بلکه نظریاتی بودند که برای سلطه در مقابل هجوم آلمان هیتلری بیان شدند، که البته با شکست آلمان در جنگ جهانی دوم، برای مدتی از حساسیت اوراسیا کاسته شد. پس از آن و در طول دوران جنگ سرد، توجه نظریات ژئوپلیتیک معطوف به اوراسیا بود، تا این که فروپاشی اتحاد شوروی و استقلال کشورهای حوزه اوراسیای مرکزی (آسیای مرکزی و قفقاز) فرصتی برای نفوذ غرب به این منطقه در قالب نظریات ژئوپلیتیک به وجود آورد. عده‌ای از نظریه پردازان معتقدند که سیر تحول نظریاتی که در مورد پهنه‌های جغرافیایی در سیاست داخلی و بین‌الملل مطرح شده است، قدمتی بیش از یک قرن دارد. به عبارتی دیگر از زمانی که مکیندر، منطقه اوراسیا را برای سیادت بر جهان، حیاتی توصیف کرد و آن را قلب زمین نامید، بیش از یک صد سال می‌گذرد. اوراسیا نیز به عنوان منطقه‌ای استراتژیک در نظریات ژئوپلیتیک مطرح بوده و از دوران جنگ سرد، تا کنون مورد اختلاف و درگیری قدرت‌های بزرگ باقی مانده است. این نظریات که در بدو امر، حالتی کاملاً ژئوپلیتیک داشت، اکنون در قرن بیست و یکم و با در نظر گرفتن رویکردهای فرهنگی و نقش فرهنگ در سیاست بین‌الملل، در

<sup>۱</sup>. Vladimir Zhirinovsky

دستور کار سایر قدرت‌ها نیز قرار گرفته که می‌توان، آن را سیر نظریات از، ژئوپلیتیک به ژئوکالچر<sup>۱</sup> نامید. (نادری، ۱۳۹۳: ۱۲۳) به عبارت دیگر، شاهد دگرگونی نظریات سنتی ژئوپلیتیک و گرایش آنها به سوی نظریات ژئوپلیتیک مدرن بوده‌ایم که در آن، قدرت‌ها برای نفوذ به مناطق استراتژیک جهان، به دنبال نفوذ از طریق نظریات مدرن ژئوپلیتیک می‌باشند.

هارتلند امروزی نقش بسیار برجسته‌ای در ایجاد موقعیت استراتژیک و ژئوپلیتیک قدرت‌های بزرگ جهانی و کشورهای پیرامون در سده بیست و یکم بازی می‌کند و ریشه‌های آن را باید در ذخایر بزرگ انرژی و موقعیت جغرافیایی آن در قلب زمین و در نظام بین‌الملل کنونی جستجو کرد. از نظر ژئو اکونومی، انرژی موجود در اوراسیای مرکزی، منابعی ارزشمند برای کشورهای شرق، غرب و گزینه‌ای جهت تنوع بخشی به واردات انرژی است. قدرت‌های بزرگ برای نفوذ به اوراسیای مرکزی به عنوان بخشی از شوروی سابق، با بهره‌گیری از نظریات ژئوپلیتیک مدرن و به وسیله راهکارهای همکاری جویانه در رفع مشکلات اقتصادی، تعارضات هویتی و اختلافات فرهنگی ناشی از فروپاشی شوروی، خواهان نفوذ به منطقه اوراسیای مرکزی می‌باشند، تا بتوانند با گسترش همکاری‌های اقتصادی و قراردادهای مشارکت تجاری به بهره‌برداری از منابع نفت و گاز و تسلط بر خطوط انتقال انرژی و موقعیت ژئوپلیتیک اوراسیای مرکزی دست یابند. بنابراین بی‌جهت نیست که پوتین، اضمحلال شوروی و از دست رفتن سلطه این کشور بر اوراسیای مرکزی را بزرگ‌ترین فاجعه ژئوپلیتیکی قرن بیستم برای کشورش دانسته است و اولویت مدیریت روسیه را احیای مجدد نفوذ در آسیای مرکزی و قفقاز اعلام می‌کند. (Weitz, 2006: 156) از طرف دیگر، افرادی همچون برژینسکی با نظر به اهمیت فوق العاده اوراسیا و به ویژه مناطق میانی آن، از لحاظ ژئوپلیتیکی و ژئو اکونومیکی، از گسترش ناتو به شرق و همگرایی بیشتر در اروپا نیز، استقبال می‌کنند. همچنین برژینسکی بر این عقیده است که هر ملتی بتواند بر آسیای مرکزی تسلط پیدا کند، توانایی تهدید موقعیت آمریکا در خلیج فارس را نیز خواهد داشت و این بیانگر اهمیت اوراسیای مرکزی در نظریات ژئوپلیتیک است. (برژینسکی، ۱۳۷۸: ۲۸)

## ۵. اهمیت اوراسیای مرکزی برای قدرت‌های بزرگ

منطقه اوراسیای مرکزی، یا از نگاه مسکو، کشورهای هم‌سود (خارج نزدیک)، هم حوزه نفوذ روسیه هستند و

<sup>۱</sup>. Geo Culture

هم عرصه‌ای که دارنده طیفی از مشکلات و تهدیدات برای روسیه است. ناسیونالیسم و قوم‌گرایی افراطی، جدایی طلبی‌ها و گرایش‌های متنوع مذهبی، مسائل جمعیتی از یک سو، و گرایش به پیوند و هم‌پیمانی با قدرت‌ها و پیمان‌های خارجی از سوی دیگر، روسیه را در معرض تهدیدات جدی قرار می‌دهد. پس از فروپاشی اتحاد شوروی، جاذبه‌های ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک منطقه، قدرت‌ها و بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای دیگری را نیز به این میدان جلب کرد. در این میان، برای بازیگران منطقه‌ای که در حاشیه و همجوار با آسیای مرکزی قرار داشتند مانند ترکیه، ایران، روسیه و چین علاوه بر اهداف اقتصادی و توسعه نفوذ سیاسی خود در منطقه، برخی نگرانی‌های امنیتی نیز به وجود آمد. زیرا تمایلات و اقدامات سایر قدرت‌ها و اتحادیه‌های بین‌المللی برای ارتباط با منطقه و فشار بر روسیه، باعث شده است که قدرت‌های منطقه‌ای، با پیش فرض احساس عدم ثبات سیاسی و اقتصادی در منطقه، مواجه شوند و در پی راهکارهایی برای حفظ وضع موجود برآیند و وارد عرصه سیاسی و رقابت قدرت‌های بزرگ شوند. (واعظی، ۱۳۸۶: ۱۲) در حالی که پیش از این حضور کشورهای مثل ترکیه در منطقه، تنها با هدف کسب منافع و توسعه نفوذ صورت می‌گرفت. اکنون این کشورها، کسب سود و منافع اقتصادی را در حفظ وضع موجود و ثبات سیاسی و همکاری با کشورهای منطقه می‌بینند، به عبارت دیگر در این رقابت که بین قدرت‌های بزرگ برقرار شده، نقش موازنه‌گر و توازن‌کننده قدرت را بر عهده گیرند. ایالات متحده آمریکا، روسیه، چین و اتحادیه اروپا قدرت‌هایی هستند که توانایی اعمال نفوذ<sup>۱</sup> و قدرت، در خارج از مرزهای خود را دارند و می‌توانند نقش مهمی در صحنه سیاسی ایفا کنند و وضعیت ژئوپلیتیکی آن را تغییر دهند. شاید بتوان گفت که اوراسیا مدت‌های طولانی است که محور توجه آمریکا می‌باشد و سلطه‌جویی جهانی آن کشور، در سلطه بر اوراسیا خلاصه می‌شود.

#### الف. اهمیت اوراسیای مرکزی برای ایالات متحده آمریکا

هرگاه آمریکا بخواهد به نقش جهانی خود ادامه دهد، باید در اوراسیا نقش برتر را داشته باشد، اما لازمه حفظ برتری سنتی آمریکا در اوراسیا آن است که موازنه قوا در آنجا حفظ گردد و از ظهور قدرت یا قدرت‌هایی که بتوانند بر سیاست آمریکا تأثیر بگذارند، جلوگیری به عمل آید. آمریکا بازیگر اصلی

<sup>۱</sup>. Influence

<sup>۲</sup>. Achil Heels

فرمانطقه‌ای در اوراسیای مرکزی است که با هدف سلطه بر منابع انرژی و خطوط انتقال انرژی و کسب موقعیت اقتصادی و ژئواستراتژی قصد دارد، فرایندهای منطقه‌ای را تحت کنترل خود بگیرد. سیاستمداران آمریکا در پیشبرد سیاست‌های خود به «پاشنه آشیل» روسیه (اوراسیای مرکزی) توجه دارند و می‌دانند که این منطقه، از متنوع‌ترین مناطق جهان از نظر اقوام، به شمار می‌آید. تعارضات هویتی و مناقشات قومی و سرزمینی، بی‌ثباتی سیاسی، عدم توسعه اقتصادی و اجتماعی، از مسائلی است که سبب آسیب‌پذیری کشورهای این منطقه شده است. در چنین شرایطی است که قدرت‌های فرمانطقه‌ای می‌توانند برای تجارت و با ارائه کمک‌های اقتصادی، راه را برای توسعه نفوذ در منطقه، هموار سازند. البته ماهیت رژیم‌های سیاسی در آسیای مرکزی و قفقاز، که به ترتیب در طیفی از حکومت‌های فاسد تا اقتدارگرا، که فضای کم و محدودی را برای مردمشان از لحاظ ایجاد نقش‌های مدنی و سایر فعالیت‌ها در نظر گرفته‌اند، از مشکلات پیش روی قدرت‌ها در نفوذ به منطقه می‌باشد. (رومر، ۱۳۸۳: ۱۸۰) اکنون آمریکا همه وسایل قدرت خود را برای تثبیت خود به عنوان یک بازیگر اصلی در آسیای مرکزی و نیز در سراسر کشورهای مستقل مشترک‌المنافع به کار می‌گیرد. به طور کلی، منافع استراتژیک، دسترسی به انرژی و جلوگیری از احیای یک امپراطوری روسی و سیاست بین‌المللی ارزشی، مبنی بر ترویج دموکراسی، به عنوان اصلی‌ترین هدف آمریکا از حیث شعاری و نیز واقعی می‌باشد و می‌توان هدف اصلی و نهایی آمریکا از ورود به صحنه اوراسیای مرکزی را جلوگیری از نفوذ و سلطه روسیه و یا هر قدرت دیگری در منطقه دانست.

#### **ب. اهمیت اوراسیای مرکزی برای روسیه**

منافع روسیه در اوراسیای مرکزی، متنوع و پیچیده است. این مناطق برای روسیه از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است، زیرا روسیه به عنوان یک قدرت منطقه‌ای، تنها وقتی می‌تواند خودنمایی کند که کماکان در این مناطق از تسلط بارزی برخوردار باشد. از طرفی پس از فروپاشی شوروی و گسترش ناتو و غرب به شرق، سیاست‌های روسیه نیز، تغییر کرده است. این کشور، در پی بازگشت به اقتدار و حوزه نفوذ سابق خود در منطقه می‌باشد، زیرا با تسلط غرب بر این منطقه، تنها ابزار تسلط روسیه بر غرب، که همان انرژی می‌باشد، در اختیار رقبای روسیه قرار می‌گیرد و این موضوع از اقتدار روسیه می‌کاهد. روسیه و چین دو قدرت بزرگ، با نفوذ و تأثیرگذار اوراسیایی‌اند و به دلیل جایگاه تاریخی و موقعیت بین‌المللی این دو قدرت بزرگ، هیچ بازیگر خارجی نمی‌تواند نقش آن‌ها را در منطقه نادیده بگیرد. آسیای مرکزی و قفقاز از مهم‌ترین عناصر اتخاذ سیاست‌های روسیه در فضای پهناور شوروی سابق به شمار می‌آیند و

بنابراین فدراسیون روسیه از همان آغاز استقلال جمهوری‌های اوراسیای مرکزی، جهت گسترش و تنوع تعاملاتش با این کشورها، تلاش‌های بسیاری را به کار بسته است. (رودینتسکی، ۱۳۸۴: ۲۴۰) سیاست روسیه در سطح بین‌المللی در اوراسیای مرکزی در چارچوب حساسیت‌ها و تلاش‌های آن کشور برای حفظ ثبات منطقه‌ای و جلوگیری از کسب نفوذ قدرت‌های فرامنطقه‌ای در جمهوری‌های آسیای شوروی سابق، قابل فهم است. (Cornell, 2004: 125)

### پ. اهمیت اوراسیای مرکزی برای چین

اوراسیای مرکزی نزدیک‌ترین و کم هزینه ترین منطقه برای تأمین منابع انرژی مورد نیاز چین می‌باشد و پیوند تاریخی و جغرافیایی چین با کشورهای حوزه آسیای مرکزی و قفقاز، از مهم‌ترین نقاط قوت و ابزارهای این کشور در تعامل با منطقه محسوب می‌شود. البته نیاز به دسترسی کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز به اقیانوس آرام، خاور دور و جنوب شرقی آسیا از عوامل ژئوپلیتیک مهم در نوع رابطه کشورهای منطقه با چین محسوب می‌شود. (ابوالحسن شیرازی، ۱۳۸۶: ۳۱-۲۱) از طرفی بدون شک، شیخ قدرت نظامی چین در کنار توانایی‌های اقتصادی آن، از اهرم‌های مهم این کشور در پیشبرد اهداف خود در منطقه می‌باشد. هر چند چین سیاست خود را بر پایه توسعه صلح آمیز قرار داده و هرگز سخن یا اقدامی که مبتنی بر استفاده یا تهدید به نیروی نظامی از سوی این کشور باشد به چشم نمی‌خورد، اما تصور این نیرو در اذهان دولت مردان منطقه تأثیر روانی زیادی دارد. برای چین علاوه بر مسائل امنیتی مرتبط، احتمال تسری افراط گرایی مذهبی از آسیای مرکزی به مناطق مسلمان نشین چین نیز وجود دارد و همچنین منافع اقتصادی این کشور در اوراسیای مرکزی، باعث شده که جلوگیری از افزایش حضور آمریکا در این منطقه، به یکی از هدف‌های اصلی این کشور تبدیل گردد. (داداندیش، ۱۳۸۶: ۸۲) چین با حمایت از استقلال و حاکمیت ملی این کشورها، به ویژه از طریق سازمان همکاری شانگهای<sup>۱</sup>، توانسته است علاوه بر جلب نظر مثبت دولت‌مردان آنها، اهداف خود در منطقه را نیز پیگیری کند. حفظ و تأمین امنیت مرزها و جلوگیری از تسری نا آرامی‌ها به داخل خاک خود از جمله دلایلی است که چین را نیازمند حمایت از این کشورها نموده است.

### ت. اهمیت اوراسیای مرکزی برای اتحادیه اروپا

نیاز اروپا به انرژی و تأمین امنیت خطوط انرژی مهم‌ترین انگیزه و دلیل جلب توجه اتحادیه اروپا

<sup>۱</sup>. Organization Cooperation shanghai

به اوراسیای مرکزی است. عملکرد روسیه در استفاده از انرژی به عنوان یک اهرم فشار در روابط خود با اروپا سبب شده است تا اروپا به سمت متنوع سازی مجاری تأمین و انتقال انرژی در منطقه روی آورد. اروپا خواهان آن است که رقابت در منطقه از حاصل جمع صفر به حاصل جمع مثبت تبدیل شود تا بتواند بدون تنش به منافع خود دست یابد. از طرفی دیگر نیز، نیاز منطقه به سرمایه گذاری در سطوح مختلف و وجود ظرفیتهای بالای اتحادیه اروپا برای پاسخ به این نیاز، فرصت طلایی را در اختیار اتحادیه اروپا برای تعامل با کشورهای اوراسیای مرکزی می گذارد. در استراتژی جدید همکاری اروپا با اوراسیای مرکزی، در مقطع زمانی بین سالهای (۲۰۱۳-۲۰۰۷)، حکمرانی خوب و حاکمیت قانون، پیگیری سیاستهای حقوق بشر، دموکراسی و آموزش و پرورش از موضوعات مورد توجه اتحادیه اروپا در این منطقه می باشد.

### ع. رقابت قدرت های بزرگ برای تسلط بر اوراسیای مرکزی

منطقه اوراسیای مرکزی از دیرباز مورد توجه قدرت های بزرگ بوده است و آن چنان که مشهود است همواره و در طول تاریخ، روسیه و امپراتوری شوروی، سعی بر ایجاد سلطه و برقراری امنیت در این منطقه داشته اند. منطقه اوراسیای مرکزی در دوران جنگ سرد در قلمرو شوروی بود، اما فروپاشی شوروی در اوایل دهه ۱۹۹۰، معادلات را بر هم زد. زیرا قدرت های بزرگ این فرصت را مغتنم شمردند و نفوذ خود را در این منطقه افزایش دادند. ایجاد کشورهای مستقل در منطقه اوراسیای مرکزی و اختلافات میان این کشورها در کنار عدم تمکین جمهوری های مستقل از روسیه و همچنین وجود منابع عظیم انرژی در این منطقه ژئوپلیتیکی، موجب ورود بازیگران جدید به این منطقه و ایجاد موازنه قوا میان قدرت های بزرگ در اوراسیای مرکزی گردید.

### الف. رقابت قدرت های بزرگ در دوران جنگ سرد برای تسلط بر اوراسیای مرکزی

در این دوره که حدوداً بازه زمانی سالهای (۱۹۴۸-۱۹۸۹) را در بر می گیرد، قدرت هایی همچون ایالات متحده آمریکا، اتحاد جماهیر شوروی را به عنوان قدرت های بلامنازع در جهان دو قطبی و چین، فرانسه و انگلستان را تا حدودی می توان در حد و اندازه های قدرت جهانی دانست که توانایی تأثیر گذاری بر معادلات جهانی و فرامنطقه ای را دارند. اما آن چه مسلم است این دوران، شدیداً تحت تأثیر ایدئولوژی قرار داشت و جهان بر مبنای همین جهت گیری ها، به دو بلوک شرق و غرب تقسیم گردیده بود. هر چند در این دوران، قدرت های بزرگ به دنبال کسب قدرت و برتری جویی در سایر عرصه های

نظام بین‌الملل بودند و شوروی و ایالات متحده آمریکا، به دنبال متحدین جدید و فراخواندن هم پیمانان رقیب، به دامان خود بوده‌اند، اما توجه به هارتلند را می‌توان در رفتار دو ابر قدرت، نیز مشاهده نمود. در بلوک شرق تنها قدرت و متحدی را که شوروی کمونیستی در کنار خود می‌دید، کشور چین بود. پیروزی کمونیسم در چین، علامت بزرگ و روشنی از کسب موفقیت و گسترش نفوذ کمونیسم مورد ادعای مسکو، در آسیا و علامت خطری برای آمریکایی‌ها بود. در اواخر دهه ۱۹۸۰، شوروی نیز اگر چه سیاست‌های تنش زدایی و شفاف سازی و اعتماد متقابل با غرب را در دستور کار خود، قرار داده بود اما در سخنرانی‌های سیاستمداران این کشور، همچون اصطلاح «میهن مشترک اروپایی»<sup>۱</sup> که گورباچف در آوریل ۱۹۸۷ در پراگ بر آن تأکید داشت، این‌طور به نظر می‌رسید که شوروی همواره در صدد گسترش مرزها به اروپای شرقی و تشکیل اوراسیا می‌باشد. سیاست‌های فرانسه و انگلستان نیز در قامت بلوک غرب بود و نمی‌توان از آن‌ها به عنوان سیاستی مستقل یاد کرد. تمامی این کشورها در قالب ناتو، یک سیاست مشترک داشتند و آن سیاستی بود که آمریکایی‌ها برای مقابله با شوروی، از ۱۹۴۷ تا ۱۹۸۷ و تحت عنوان سیاست «سد نفوذ»<sup>۲</sup> پیش گرفتند. برای اولین بار جرج کنان بود که در تلگرافی خطاب به واشنگتن بیان داشت که «بی‌حفاظی و نا امنی تاریخی روسیه با ایدئولوژی مارکسیسم گره خورده است، به همین خاطر آنها گرفتار مناقشه‌ای دشوار با آمریکا و کلا شیوه زندگی غربی‌ها شده‌اند». همچنین وی در مقاله‌ای با عنوان «منابع رفتاری شوروی» در مجله روابط خارجی، نوشت که توسعه و گسترش نفوذ شوروی‌ها باید در مدار متغیری از عناصر سیاسی و جغرافیایی که دائماً تغییر می‌کنند و به صورت عمل مقابله‌ای در برابر شوروی‌ها اجرا شوند، سد و جلوی آن گرفته شود. (یانگ، ۱۳۸۴: ۳۶۴-۳۶۳)

### ب. رقابت قدرت‌های بزرگ پس از جنگ سرد برای تسلط بر اوراسیای مرکزی

حد فاصل سال‌های ۲۰۰۰-۱۹۹۱ را باید دوران خلأ تلقی کرد، چرا که دولت‌مردان آمریکایی در خصوص این‌که منافع ملی آمریکا در دوران پسا کمونیسم چیست، قادر به نتیجه‌گیری دسته جمعی و واحد نبودند و تعریف صحیح و یکسان از منافع نداشتند. اما به قدرت رسیدن نومحافظه کاران در سال ۲۰۰۰ به همراه وقایع پس از آن، باعث اتخاذ استراتژی کلان نوبنی توسط رهبران آمریکا شد، بلکه بتواند جایگزین مبارزه با کمونیسم باشد. (دهشیار، ۱۳۸۶: ۱۷۳-۱۷۲) عدم موفقیت امپراتوری شوروی در خلق یک هویت سیاسی فراگیر، ناتوانی ایدئولوژی مارکسیست-لنینیستی در فراهم آوردن شرایط برابر و

<sup>۱</sup>. Common European Home

<sup>۲</sup>. Containment

رشد و توسعه اجتماعی و شل شدن پیچ‌های ماشین سرکوب و قدرت نظامی، نهایتاً به گسستگی هویت در جمهوری‌های ماورای شوروی از ۱۹۹۱ به بعد انجامید. در این دوره، روسیه که دچار گسست هویتی شده بود و به صحنه تنازع بین نژادها و هویت‌های اسلاو و اوکراینی و تاتار و اقلیت‌های مذهبی بدل گشته بود، نمی‌توانست در اوراسیای مرکزی و امور کشورهای استقلال یافته مداخله نماید. قدرت‌های اروپایی نیز حتی پس از جنگ سرد و در دوران ضعف روسیه، که سیاست این کشور تحت کنترل یوروآتلانتیک گرایانی همچون یلتسین و کوزیروف بود، همواره روابط خود را با روسیه در چارچوبی از خوف و رجا تنظیم کردند. زیرا از یک طرف قادر به کنار گذاشتن این کشور بزرگ و قدرت‌مند در نزدیکی مرزهای خود نبودند و همواره با تردید، به کرملین می‌نگریستند و از طرف دیگر، یک سره نادیده گرفتن روسیه نیز برخلاف منافع راهبردی و تجاری آن‌ها بوده و اروپا را تحت سلطه آمریکا قرار می‌داد. (سازمند، ۱۳۹۰: ۲۴۵-۲۳۳)

به همین دلیل اتحادیه اروپا حاضر نبود که رقابت ژئوپلیتیک در اوراسیای مرکزی، موجب تیرگی روابط بین روسیه که سومین شریک تجاری و مهم‌ترین تأمین‌کننده محصولات انرژی (نفت و گاز) اروپا است و این اتحادیه شود. این اوضاع برای ایالات متحده آمریکا نسبت به سایر قدرت‌ها متفاوت بود زیرا با فروپاشی بلوک شرق و کمونیسم، خود را یکه تاز و بی رقیب می‌دید و از این روی به گسترش نفوذ خود در مناطقی پرداخت که حوزه نفوذ پیشین شوروی بودند و این را می‌توان در دیدگاه رهبران ایالات متحده آمریکا نیز مشاهده نمود، هنگامی که جورج بوش پدر، دیدگاه جدیدی را برای توضیح موقعیت جدید آمریکا در عرصه بین‌الملل ارائه داد و آن را «نظم نوین جهانی»<sup>۱</sup> نامید. (امام‌زاده‌فرد، ۱۳۸۴: ۱۰۲) سیاست نظم نوین جهانی در بر دارنده موارد و نکاتی بود که امنیت ملی آمریکا را تضمین و بر مبارزه با تروریسم و حفظ ثبات استراتژیک تأکید داشت و کشورها را به سمت دموکراسی و اقتصاد آزاد ترغیب می‌کرد. این سیاست آمریکا، خشم روسیه را بر انگیخت، زیرا مقامات ایالات متحده آمریکا، استراتژی «گسترش» را به عنوان استراتژی جدید این کشور، اعلام کردند و روسیه از این هراس داشت که آمریکا به بهانه حقوق بشر و دموکراسی و تعاملات اقتصادی بر کشورهای تازه استقلال یافته اوراسیای مرکزی تأثیر گذارد و بر بحران‌های منطقه بیفزاید. اما با گسترش و نفوذ هر چه بیشتر غرب در سرزمین‌های استقلال یافته شوروی سابق، سیاست‌مداران روسیه احساس خطر نموده و این‌گونه بود که

<sup>۱</sup>. New Word Order

<sup>۲</sup>. New Military Doctrine



در سال ۱۹۹۳ اختلافات روسیه با آمریکا و کشورهای اروپایی از حوزه اقتصادی به حوزه های کنترل تسلیحات و خلع سلاح نیز توسعه یافت. از این روی بود که روسیه در اواسط دهه ۱۹۹۰، رویکرد خود را تغییر داد و کوزیروف متهم به این شد که روسیه در نتیجه سیاست‌های وی، متحدان خود را از دست داده و دیگر نمی‌تواند در اوضاع جهان نقش تعیین کننده‌ای داشته باشد. (Sakwa, 2002: 355)

در واقع می‌توان گسترش ناتو به شرق و حمایت آمریکا از سیاست توسعه ناتو به سوی شرق را از علل مهمی برشمرد که باعث تیرگی روابط روسیه و غرب گردید. این اختلافات تا حدی بالا گرفت که در «دکترین نظامی جدید»<sup>۲</sup> روسیه که در نوامبر ۱۹۹۳ انتشار یافت و اتکای این کشور به سلاح‌های هسته‌ای، برای تأمین امنیت آن مورد توجه قرار گرفت. از دیگر واکنش‌های روسیه به سیاست نفوذ غرب در اوراسیای مرکزی، می‌توان به روی کار آمدن یوگنی پریماکوف در ژانویه ۱۹۹۶ و در رأس سیاست خارجی روسیه اشاره نمود روی کار آمدن پریماکوف، آغاز توجه دوباره به نظریه ژئوپلیتیک «هارتلند» بود، به تعبیر دیگر با انتخاب یوگنی پریماکوف به عنوان وزیر امور خارجه روسیه، نظریه «توازن قوا» به عنوان راهبرد جدید سیاست خارجی روسیه مطرح شد. بدین‌گونه بود که سال ۲۰۰۰، پریماکوف ضمن رد نظام تک قطبی، ایده «نظام چند قطبی» را به عنوان هدف مطلوب سیاست خارجی روسیه اعلام کرد (نوری، ۱۳۸۷: ۳۱-۳۷) در مورد چین، مساله متفاوت بود و فروپاشی شوروی نقطه عطفی در روابط دو جانبه چین و روسیه بود. با وجود آنکه به نظر می‌رسید در نتیجه این تحول، روابط یک کشور کمونیستی با کشور دیگری که نظام کمونیستی آن فرو پاشیده و نظام به ظاهر غرب‌گرایی را در خود می‌دید به تیرگی حرکت نماید. (Pan, 2008: 237-255) اما اواخر دهه ۱۹۹۰ توافقنامه‌های مرزی همچون موافقتنامه در مورد جزایر آمور<sup>۱</sup> و همچنین امضای بیانیه‌های مشترک میان جیانگ ز مین<sup>۲</sup> و یلتسین<sup>۳</sup> در مورد چند قطبی شدن جهان و ایجاد نظامی بین‌المللی با تقویت نهادهایی همچون سازمان ملل متحد از محورهای این همکاری در ایجاد یک نظم پسا جنگ سرد بود. (Gangway and Yongnian, 2008: 240) پس از فروپاشی شوروی و جانشینی روسیه به عنوان

<sup>۱</sup>. Amur Islands

<sup>۲</sup>. Jiang Zemin

<sup>۳</sup>. Boris Yeltsin

<sup>۴</sup>. Uyghurs

میراث دار آن کشور، بسیاری از سیاستمداران چین و کارشناسان مسائل اوراسیا، همچنان روسیه را به عنوان مهم‌ترین بازیگر منطقه‌ای قلمداد می‌کنند. سیاستمداران چین، تأکید به شاخصه‌های قدرت بزرگ بودن روسیه و موضع‌گیری این کشور در برابر حضور سایر قدرت‌ها و کشورها در حوزه ژئوپلیتیکی اوراسیای مرکزی دارند و از سوی دیگر، سیاست کنونی روسیه در اوراسیای مرکزی با منافع چین هم جهت می‌دانند. همزمان با این تطور سیاست خارجی روسیه در آسیای مرکزی، چینی‌ها نیز علاوه بر اولویت مسائل اقتصادی، رویکرد خود به منطقه را با نگرانی امنیتی و استراتژیک دنبال می‌نمودند. بازار مصرف گسترده، حوزه تأمین منابع انرژی، حضور ایغورها<sup>۱</sup> و مسلمانان در این ناحیه و افزایش نفوذ آمریکا در پی گسترش نفوذ ناتو به شرق، مهم‌ترین عوامل معطوف کننده نگاه چین به آسیای مرکزی بود. (Kerr, 2010:139) در نظر مقامات چینی راهبرد ناتو، علاوه بر آن که در راستای طرح گسترده آمریکا در دوران بعد از جنگ سرد، برای تکمیل هژمونی قرار داشت، بنیان پروژه بزرگ تر آمریکا بود. تا همزمان، چین از سمت غرب (با بسط روابط با آسیای مرکزی) و هم از جانب شرق (از طریق تقویت پیوندهای نظامی با ژاپن و تایوان) محدود گردد. سایر نگرانی‌های چین در مورد مرزهای شرقی این کشور و تحرکات اسلام‌گرایان در کنار تفسیر مشترک این کشور و روسیه در مورد نگرانی‌های امنیتی باعث ایجاد سیاست‌های مشترک دو کشور و همکاری‌های امنیتی در اوراسیای مرکزی گردیده است. (Goldestein, 2005: 1340)

#### پ. رقابت قدرت‌های بزرگ پس از ۲۰۰۱ برای تسلط بر اوراسیای مرکزی

همان طور که از عنوان این بحث مشخص است، سال ۲۰۰۱ یاد آور حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر می‌باشد و از آن جهت حائز اهمیت، که نقطه عطف تاریخی در تحولات بین‌المللی پس از آن و سر آغاز «نظم نوین جهانی» مطرح شده توسط بوش پسر (دکترین بوش) در خصوص تشکیل ائتلاف جهانی جنگ با تروریسم است. این دکترین بر اساس منطق قدرت و زور و مطلق اندیشی می‌باشد که دولت‌ها و ملت‌ها را ملزم به انتخاب و گزینش میان ائتلاف و همکاری با آمریکا و یا اتحاد و همیاری با تروریست‌ها می‌داند. (آقایی، ۱۳۸۴: ۳۰۰) هرچند در آغاز، تأکید آمریکا به سوی خاورمیانه بود، اما دیری

نپایید که در حوزه آسیای مرکزی و قفقاز، که روسیه، آن را «خارج نزدیک» خود می‌داند به گسترش نفوذ پرداخت. در آغاز عملیات، روسیه و سایر کشورهای اوراسیای مرکزی و خاورمیانه به غیر از (ایران، عربستان و عراق) به ناچار در ائتلاف علیه تروریسم قرار گرفتند و این آغازی بود که آمریکا به بهانه مبارزه با تروریسم و استفاده از پایگاه‌های نظامی کشورهای عضو ائتلاف، وارد حوزه‌های آسیای مرکزی و قفقاز و خاورمیانه شود. در مقابل و در واکنش به افزایش نفوذ غرب، سیاست روسیه که در مورد غرب از سال ۲۰۰۰ و با «دکترین پریماکوف» تغییر کرده بود، با روی کار آمدن پوتین، خصمانه‌تر شد. البته سیاست روسیه در مقابل افزایش نفوذ آمریکا، به دو دوره تقسیم می‌شود. از سال ۲۰۰۰ و در چهار ساله اول ریاست جمهوری پوتین، سیاست همراهی با آمریکا در مورد تروریسم در دستور کار سیاست خارجی روسیه بود و اگرچه روسیه در حملات علیه تروریست شرکت مستقیم نداشت، اما اجازه استفاده نیروهای آمریکایی از پایگاه‌های نظامی و فرودگاه‌ها را به نیروهای آمریکا داده بود، اما در چهار ساله دوم ریاست جمهوری پوتین، سیاست خارجی روسیه این کشور دچار تحول شد زیرا با گسترش اتحادیه اروپا در سال ۲۰۰۴، روسیه با پنج کشور این اتحادیه همسایه شد. در این سال‌ها تأکید سیاست خارجی روسیه بر سه اصل نوسازی اقتصادی، دست یابی به جایگاهی بایسته در فرایندهای رقابت جهانی و احیای موقعیت «قدرت بزرگ»<sup>۱</sup> بود. (نوری، ۱۳۸۷: ۸۶۴) از طرفی با مشاهده نفوذ آمریکا و ناتو (غرب) به مناطق سنتی تحت سلطه خود، ضمن تأکید بر نظام چند قطبی، پیگیری «سیاست خارجی مستقل و سازنده»، بر اساس وضعیت ژئوپلیتیکی «روسیه به عنوان یکی از بزرگ‌ترین قدرت‌های اوراسیا» مد نظر قرار گرفت. البته گسترش فعالیت‌های تروریستی در قفقاز شمالی، انقلاب رنگی در اوکراین و بی‌ثباتی آسیای مرکزی از مهم‌ترین چالش‌ها و علل تغییر سیاست روسیه پوتین بود. (Tsygankov, 2006: 157)

در مورد اتحادیه اروپا و رویکرد آن در اوراسیای مرکزی، نمی‌توان به چیزی بیش از مواضع و اقدامات ایالات متحده آمریکا اشاره نمود، زیرا سیاست‌های آمریکا و اروپا تقریباً در یک قالب مشترک است. در مجموع به نظر می‌رسد اشتراکات فرا ائتلافی اروپا و آمریکا، مانع تبدیل اختلاف‌ها و رقابت‌ها به بحران‌های حاد و ستیزه جویی‌های آشکار می‌شود، زیرا سیاست و تجارت اروپا و آمریکا در مواردی چنان به یکدیگر گره خورده‌اند که بر مسیر روابط فی‌ما بین اثر می‌گذارند. در حقیقت می‌توان گفت که اوراسیای مرکزی محل تلاقی دو فرایند همگرایی، یکی سیاست همسایگی اروپا و دیگری فرایند همگرایی میان کشورهای مستقل مشترک المنافع تبدیل شده است. اما شروع شراکت شرقی در بهار ۲۰۰۹ موجب نگرانی شدید مسکو شد و برای اولین بار، رهبری روسیه به مخالفت شدید با یک طرح

<sup>۱</sup>. Great power

ابتکاری اتحادیه اروپا در همسایگی بلافضل آن می‌پرداخت. همزمانی گسترش اتحادیه اروپا با گسترش ناتو، موجب بروز نگرانی مقام‌های روسیه نسبت به مورد تهدید قرار گرفتن حوزه سنتی نفوذ این کشور شد و روسیه نیز نشان داد که در مقابل احساس تهدید، از تقویت جامعه کشورهای مستقل مشترک المنافع و ادغام برخی کشورها در ساختارهای پولی و اقتصادی انرژی خود و همچنین تشکیل اتحادیه گمرکی اوراسیا، تا به کارگیری قدرت سخت همچون حمله به گرجستان، از هیچ عمل و اقدام پیش‌گیرانه و تلافی جویانه‌ای فروگذار نیست.

#### ۷. بازیگران تأثیرگذار در اوراسیای مرکزی (بر مبنای مدل کانتوری و اشیپگل)

اگر نگویم زندگی اجتماعی، عرصه تلاش افراد و گروه‌ها برای کسب قدرت است. حداقل، جذابیت قدرت را می‌توان فراگیر دانست؛ تا حدی که نو واقع‌گرایان معتقدند «اگر کشوری می‌خواهد پیروز و موفق باشد، چاره‌ای جز قرار دادن کسب قدرت در صدر اهداف فوری و ضروری خود ندارد». حتی مورگنتا نیز اعتقاد دارد که در واقع آن چه که کشورها در جستجوی آنند تعادل یا توازن قوا نیست، بلکه برتری قدرت خود آنان می‌باشد و حتی واقع‌گرایان کلاسیکی چون ریمون آرون ادعا می‌کنند که کشورها به مثابه بازیگران، اهدافشان را تعریف می‌کنند که بر نظام بین‌الملل تأثیر می‌گذارد. (شیهان، ۱۳۸۸: ۳۴-۲۵) بر این مبنا که هدف کشورها در نظام بین‌الملل تأثیر گذاری‌شان بر یکدیگر است و ابزار آنها در رسیدن به هدف‌هایشان قدرت می‌باشد، می‌توان کشورهای تأثیرگذار در اوراسیای مرکزی را نیز در سه قالب بررسی نمود:

الف- ابرقدرت‌ها: ابرقدرت بودن مستلزم داشتن قابلیت‌های گسترده‌ای است که بتوان در کل نظام، آنها را به کار گرفت. ابرقدرت‌ها باید از لحاظ سیاسی و نظامی بر کل جهان دسترسی داشته باشند و همچنین باید در فرایندهای امنیتی کردن و غیر امنیتی کردن، در تمام یا تقریباً همه مناطق در هیئت تهدید کننده، تضمین کننده یا مداخله کننده بازیگران فعالی باشند. ب- قدرت‌های بزرگ: این کشورها از نظر قابلیت و رفتار، اسباب کمتری نسبت به ابرقدرت‌ها لازم دارند و لازم نیست در فرایندهای امنیتی کردن در همه بخش‌ها، قابلیت‌های بالایی داشته باشند. ج- قدرت‌های منطقه‌ای: این قدرت‌ها معرف قطبش هر مجموعه منطقه‌ای هستند و توانایی آنها فقط در سطح منطقه‌ای، قابل توجه است. (بوزان، ۱۳۸۸: ۴۷-۴۴) واقع‌گرایان معمولاً سیاست قدرت و روابط بین‌الملل را مترادف هم می‌گیرند. البته عامل قدرت، در تأثیرگذاری بر سایر بازیگران عرصه بین‌الملل مؤثر است. اما وقتی هدف از بررسی، بازیگران

<sup>1</sup>. Regional System Theory

تأثیرگذار است و نه فقط قدرت‌های تأثیرگذار، محدوده وسیع تری از کشورها را شامل می‌شود. از این روی باید سایر اشکال قدرت، همچون قدرت نرم و دیگر عوامل موجد نقش تأثیرگذار، همچون ژئوپلیتیک و عوامل ایجاد اقتدار را نیز مورد بررسی قرار داد. اکنون با توجه به مباحث فوق، به فهم پویایی‌ها و تحولات و تأثیرات تمامی کشورها در یک سیستم کلان (اوراسیای مرکزی) بر طبق نظریه سیستم‌های منطقه‌ای یا زیر سیستم‌ها پرداخته می‌شود. بعد از فروپاشی نظام دوقطبی توجهی خاص به مبحث سیستم‌های بین‌المللی و منطقه‌ای صورت گرفت. علت این مساله، توجه زیاد جنگ سرد به سطح نظام جهانی و بی‌توجهی به تنوعات و سطوح منطقه‌ای بود. (Buzan, 1991: 208) نظریه سیستم منطقه‌ای<sup>۱</sup>، منطقه را همچون الگوهای روابط یا کنش و واکنش‌ها درون یک عرصه جغرافیایی می‌داند که میزانی خاص از قاعده‌مندی را به نمایش می‌گذارد، به حدی که دگرگونی در یک نقطه از سیستم، بر نقاط دیگر نیز تأثیر می‌گذارد. (Thompson, 1973: 101)

بر این اساس سیستم‌های منطقه‌ای متشکل از دولت‌هایی هستند درون شبکه‌ای نسبتاً مستقل از اندر کنش‌هایی که رفتار آنها را هم محدود می‌کند و هم شکل می‌دهد. این اندر کنش‌ها می‌توانند دارای شکل‌های مختلف باشند، اما تأثیراتی جدا و مستقل از آن چه دولت‌ها قصد کرده‌اند بر جای می‌گذارند. به عبارت دیگر محیطی استراتژیک به وجود می‌آید که در آن دولت‌ها بر رفتار یکدیگر تأثیر می‌گذارند، بر این اساس است که نظریه سیستم و زیر سیستم منطقه‌ای با نظریه واقع‌گرایی ساختاری همخوانی دارد. (حاجی‌یوسفی، ۱۳۸۷: ۷۸-۷۷) لوئیس کانتوری<sup>۱</sup> و استیون اشپیگل<sup>۲</sup> نظام‌ها را به ۱- نظام جهانی یا نظام (مسلط) ۲- نظام تابع (منطقه‌ای) ۳- نظام داخلی (دولت ملی) تقسیم می‌کنند و معتقدند که سیستم بین‌الملل از چندین سیستم تابعه منطقه‌ای و مستقل تشکیل شده است. (قنبرلو، ۱۳۸۸: ۳۸) به اعتقاد لوئیس کانتوری و استیون اشپیگل، خرده سیستم منطقه‌ای متشکل از یک دولت، یا چند دولت مجاور و در حال تعامل است که دارای برخی پیوندهای مشترک قومی، زبانی، فرهنگی، اجتماعی و تاریخی هستند و احساس هویت آن‌ها گاه به واسطه اقدامات و موضع‌گیری‌های دولت‌های خارج از سیستم افزایش می‌یابد. از جمله کارهای مهم این دو محقق تقسیم هر خرده سیستم به چند بخش است، در واقع این کار آنها در جهت رفع مشکل بزرگی است که در مطالعات منطقه‌ای وجود دارد و آن

<sup>۱</sup>. Louis J Cantori

<sup>۲</sup>. Steven Spiegel

مشکل، مبهم بودن مرزها از حیث اعضای منطقه و چگونگی تشخیص یک منطقه از سایر مناطق است. در واقع این ابهام در مرزهای درون یک منطقه، مشکل بزرگ بسیاری از بررسی های منطقه‌ای است. (زرگر، ۱۳۸۶: ۱۳۲) برای حل این ابهام، کانتوری و اشیپگل هر نظام تابع را در سه بخش تعریف نموده‌اند که به وسیله آن، بخش بندی کشورهای اوراسیای مرکزی بدین گونه می‌باشد:

۱- بخش مرکزی: این بخش از یک یا چند دولت تشکیل می‌شود و نقش اصلی را در سیاست منطقه‌ای بازی می‌کند. از دید کانتوری و اشیپگل برای پیدایش بخش مرکزی وجود حداقلی از همخوانی میان گروهی از بازیگران لازم است. در واقع وجود حداقلی از همانندی‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی برای تحقق این امر ضرورت دارد. در این مورد متغیرهای گوناگون مانند میزان ارتباطات درون منطقه‌ای و نوع روابط در تقویت یا تضعیف همانندی‌ها مؤثر است. بر اساس این نگرش، کشورهای آسیای مرکزی (ازبکستان، تاجیکستان، ترکمنستان، قرقیزستان و قزاقستان) و قفقاز جنوبی (آذربایجان، ارمنستان و گرجستان) را در بخش مرکزی قرار داد. البته بر طبق بیان کانتوری و اشیپگل، قدرتهایی مانند روسیه در اوراسیای مرکزی، از جمله دولت‌های منطقه‌ای مرکزی محسوب می‌شوند که به مرزهای منطقه، محدود نمی‌شوند و در زمره دولت‌های مداخله‌گر (قدرت‌های بزرگ)، نیز می‌توانند قرار بگیرند.

۲- بخش پیرامونی (حاشیه‌ای): این بخش دولتهایی را در بر می‌گیرد که نقش جانبی در سیاست منطقه‌ای بازی می‌کنند. کانتوری و اشیپگل بر این باورند که نبود همخوانی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی میان دولت‌های حاشیه‌ای موجب می‌شود که آن‌ها نتوانند نقش مهمی در سیاست‌های منطقه‌ای بازی کنند. اما این بدان معنا نیست که نسبت به مسائل منطقه‌ای حساسیت ندارند. آن‌ها ارتباطات محدودی با بخش مرکزی دارند. البته یک بازیگر حاشیه‌ای در یک منطقه، ممکن است در منطقه دیگر نقشی مرکزی بازی کند. می‌توان دولت‌های اوکراین، بلاروس، مولداوی، ایران، ترکیه، پاکستان و افغانستان را در این بخش قرار داد. البته کشور چین، به عنوان یک قدرت بزرگ که توانایی قرار گرفتن در بخش مداخله‌گر را نیز دارد، مهم‌ترین این دولت‌ها می‌باشد که به علت وجود بحران‌ها و اوضاع ناپایدار در اوراسیای مرکزی و همجواری مرزهای شرقی این منطقه با نواحی غربی چین، حساسیت‌هایی را در این منطقه دارد.

۳- بخش (مداخله‌گر): منظور از این بخش، دولت‌های بیرون از منطقه هستند که به دخالت در امور منطقه می‌پردازند. در واقع بر طبق تعریف باری بوزان که در ابتدای این فصل از قدرت‌ها بیان شد، مقصود از بخش مداخله‌گر، قدرت‌های بزرگ هستند زیرا به مرزهای ملی و منطقه‌ای محدود نمی‌شوند و توانایی اعمال قدرت و ایجاد ترتیبات امنیتی در مناطق دیگر را دارند و بر پایه ملاحظات امنیتی و

اقتصادی خود در امور دیگر مناطق دخالت می‌کنند. (جعفری‌ولدانی، ۱۳۸۵: ۲۲۹) در اوراسیای مرکزی و در بخش مداخله‌گر، قدرت‌های فرامنطقه‌ای که عمدتاً یا در شکل کلی با عنوان غرب و یا به طور اخص به نقش و نفوذ ایالات متحده و البته برخی ساختارهای امنیتی غرب مانند ناتو نظر دارند، را می‌توان در بخش مداخله‌گر قرار داد. ایالات متحده به عنوان قدرت مندترین بازیگر عرصه بین‌الملل به اوراسیای مرکزی و به ویژه قفقاز، توجه ویژه‌ای دارد و در رقابتی که با روسیه دارد و البته برای کسب انرژی و منابع، عرصه را بر این منطقه تنگ‌تر می‌نماید. (زرگر، ۱۳۸۶: ۱۳۳)

### نتیجه‌گیری

وقایعی که در این جزیره بزرگ جهانی، در دهه گذشته میلادی به وقوع پیوست و یا هم اکنون در جریان می‌باشد، بیان‌گر این است که هنوز هم مناطق جغرافیایی در ایجاد و حفظ برتری قدرت‌های جهانی نقش اساسی دارند و در واقع، صحنه ژئوپلیتیکی است که به یک بازیگر در نظام بین‌الملل (قدرت جهانی) فرمول بازی را توجیه می‌نماید. جالب این‌که با گذشت سال‌ها از بیان این نظریات، هم اکنون نیز نظریات ژئوپلیتیکی اعتبار خود را از دست نداده‌اند، به گونه‌ای که رقابت کنونی قدرت‌های بزرگ برای دستیابی به اوراسیا بر اساس همین نظریات می‌باشد. اوراسیایی که زمانی تحت سلطه بلامنازع اتحاد جماهیر شوروی بود، پس از فروپاشی شوروی، با ضعف‌های اقتصادی، سیاسی و تعارضات هویتی بین جمهوری‌های استقلال یافته مواجه شد. عوامل مذکور در کنار تمایلات سیاستمداران روسیه (یورو آتلانتیک‌گرایان) به غرب باعث نزدیکی و تعامل بین دو رقیب و دشمن دیرینه گردید. از این روی روسیه در مقابل گسترش نفوذ اتحادیه اروپا و ناتو به شرق، واکنشی نشان نمی‌داد و غرب نیز به دلیل وجود منافع و منابع انرژی و موقعیت ژئوپلیتیکی اوراسیای مرکزی، با شتاب‌زدگی و از طرق مختلف اقتصادی در قالب (تجارت و همکاری) و نظامی در قالب «ناتو» به اوراسیای مرکزی نفوذ یافت. می‌توان روی کار آمدن «اوراسیاگرایان» در روسیه را «سنتزی» در پاسخ به اقدامات سریع و بدون تأمل ایالات متحده آمریکا و اروپا در مناطق استقلال یافته شوروی سابق (اوراسیای مرکزی) دانست. اوراسیاگرایان که خواهان بازگشت به مناطق سنتی تحت نفوذ شوروی سابق بودند، با واکنش‌هایی که در گرجستان و موارد مشابه از خود بروز دادند، این مساله را خاطر نشان کردند که به اوراسیای مرکزی نه تنها به عنوان حوزه نفوذ سنتی خود می‌نگرند، بلکه از دست رفتن سلطه بر این مناطق را برابر با اضمحلال روسیه می‌دانند. به همین دلیل است که از هیچ اقدامی در واکنش به نفوذ غرب، روی گردان نمی‌باشند. روسیه خواهان تشکیل اتحادی شبیه به اتحادیه اروپا و البته با جمهوری‌های استقلال یافته است و غرب، که از

ایجاد دوباره شوروی قدرت‌مند هراس دارد، با این امر به مخالفت می‌پردازد. روسیه به دنبال حل بحران هویتی می‌باشد که برگرفته از ذهنیت ملی روس، در سده شانزدهم میلادی بوده است. در این میان، همراهی آمریکا با اروپا و ادعاهای سلطه جویانه ایالات متحده، باعث شده تا سیمای این کشور در اذهان ملی روسیه مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. فعالیت ایالات متحده و اروپا در کشورهای استقلال یافته که به زعم رهبران روسیه، بخشی از حوزه فرهنگی این کشور می‌باشد، باعث ایجاد حس خطر مستقیم برای منافع ملی و امنیت ملی روسیه شده است و آنها را به اتخاذ اقدامات متقابل واداشته است.



### منابع فارسی

- آقایی، داوود (۱۳۸۴)، *نقش و جایگاه شورای امنیت در نظم نوین جهانی*، تهران: نسل نیکان
- ابوالحسن شیرازی، حبیب‌اله (۱۳۸۶)، «تکرار بازی بزرگ در آسیای مرکزی»، *فصلنامه تخصصی علوم سیاسی*، شماره ۲، بهار.
- امام زاده فرد، پرویز (۱۳۸۴)، «دکترین امنیت ملی آمریکا، گذشته، حال و چشم انداز آینده»، در: *کتاب آمریکا ۷ (ویژه دکترین امنیت ملی آمریکا)*، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- امیراحمدیان، بهرام (۱۳۸۳)، «جغرافیای اوراسیا»، *فرهنگ اندیشه*، سال سوم، شماره نهم، صص ۵۲-۱۹.
- برژینسکی، زیگنیو (۱۳۷۸)، *طرح بازی، چگونگی اداره رقابت آمریکا و شوروی*، ترجمه مهرداد رضاییان، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- بوزان، باری (۱۳۸۸)، *مناطق و قدرت‌ها*، ترجمه رحمان قهرمان‌پور، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۸۵)، «دیدگاه‌های نظری در مطالعات منطقه‌ای»، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، شماره‌های ۲۲۳ و ۲۲۴، فروردین و اردیبهشت.
- جکسون، رابرت و گئورگ سورنسون (۱۳۹۳)، *درآمدی بر روابط بین‌المللی*، ترجمه مهدی ذاکریان، احمد تقی‌زاده و حسین سعیدکلاهی، تهران: نشر میزان.
- حاجی یوسفی، امیر محمد (۱۳۸۷)، *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در پرتو تحولات منطقه‌ای (۱۹۹۱-۲۰۰۱)*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۸۵)، *اصول و مبانی ژئوپلیتیک در آسیای مرکزی*، مشهد: نشر پاپلی.
- داداندیش، پروین (۱۳۸۶)، «گفتمان ژئوپلیتیک در آسیای مرکزی: عرصه‌های تعامل ایران و روسیه»، *فصلنامه ژئوپلیتیک*، شماره ۱.

- دهشیار، حسین (۱۳۸۶)، *سیاست خارجی و استراتژی کلان ایالات متحده آمریکا*، تهران: قومس.
- رودیتسکی، آرم (۱۳۸۴)، «روسیه و آسیای مرکزی: بعد امنیتی»، ترجمه قاسم ملکی، *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، سال چهاردهم، شماره ۵۱، پاییز.
- رومر، ایوگن (۱۳۸۳)، «جانشین‌های رهبری در آسیای مرکزی»، ترجمه قاسم ملکی، *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۴۵، بهار.
- زرگر، افشین (۱۳۸۶)، «رقابت قدرت‌های بزرگ در قفقاز و آثار آن بر امنیت منطقه‌ای»، *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۵۸، تابستان.
- سازمند، بهاره (۱۳۹۰)، *سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ*، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات ابرار معاصر.
- شیهان، مایکل (۱۳۸۸)، *امنیت بین‌الملل*، ترجمه سیدجلال دهقانی فیروزآبادی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی
- عزتی، عزت‌الله (۱۳۸۰)، *ژئوپلیتیک قرن بیست و یکم*، تهران: نشر سمت.
- عطایی، فرهاد و شیبانی، اعظم (۱۳۹۰)، «زمینه‌های همکاری و رقابت ایران و روسیه در آسیای مرکزی در چارچوب ژئوپلیتیک»، *فصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی*، سال چهارم، شماره ۸، بهار و تابستان.
- قمبرلو، عبدالله (۱۳۸۸)، «مفهوم و ماهیت قدرت منطقه‌ای»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال دوازدهم، شماره چهارم شماره مسلسل ۶۴، زمستان.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۹۰)، *روابط بین‌الملل: نظریه‌ها و رویکردها*، تهران: سمت.
- کرمی، جهانگیر (۱۳۸۶)، «نگاه ایرانی به صلح و همکاری در اوراسیای مرکزی»، *ایراس، گاهنامه روسیه: آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره نوزدهم.
- کولایی، الهه (۱۳۹۱)، *سیاست و حکومت در اوراسیای مرکزی*، تهران: سمت.
- لاروئل، مارلن (۱۳۸۸)، *اوراسیاگرایی روسی، ایدئولوژی امپراتوری*، ترجمه سیدجعفر سیدزاده و محمدحسین دهقانیان، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات ابرار معاصر.
- لاکوست، ایوو و ژیلین، بتتریس (۱۳۷۸)، *عوامل و اندیشه‌ها در ژئوپلیتیک*، ترجمه علی

فراستی، تهران: نشر آمن.

- نادری، احمد (۱۳۹۳)، «از ژئوپلیتیک دولت محور؛ به ژئو کالچو تمدن محور، خاورمیانه عرصه نبرد تمدن‌ها»، *دو فصلنامه مطالعات قدرت نرم*، سال چهارم، شماره دهم، بهار و تابستان.
- نوری، علی رضا (۱۳۸۷)، «ارتقای جایگاه روسیه در عرصه جهانی و تنش با آمریکا در دوره پوتین»، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۶۱، بهار.
- واعظی، محمود (۱۳۸۶)، «نمایش قدرت: تحلیل قدرت روسیه درقبال اقدامات ایالات متحده آمریکا؛ دلایل و فرضیه‌ها»، *همشهری دیپلماتیک*، شماره ۱۸، مهر.
- یانگ، جان (۱۳۸۴)، *جنگ سرد صلح سرد*، ترجمه عزت‌الله عزتی و محبوبه بیات، تهران: قومس.

### English Source

- Brzezinski, Zbigniew (1997), *The Grand Chessboard*, New York: Basic Book.
- Buzan, Barry (1991), *People, State and Fear; an Agenda for International Security Studies in the Post-Cold War Era*, 2<sup>nd</sup> edition, Boulder: Lynne Reinner.
- Cornell, S (2004), "Nato's Role in South Caucasus Regional Security", *Turkish Policy Quarterly*, Vol.3, No.2, May.
- Fairbanks, C. (2001), "Strategic Assessment of Central Eurasia", in: *The Atlantic Council of the United States*, Washington. D.C: Central Asia-Caucasus Institute (SAIS).
- Goldestein, Avery (2005), *Rising to Challenge: China's Grand Strategy and International Security*, Stanford: Stanford University Press.

- Mackinder, H.J, (1904), “The Geographical of History”, *The Geographical Journal*, 23, pp.421-431
- Kerr, David (2010), “Central Asia and Russian Perspective on Chain a’s Strategic Emergence”, *International Affairs*.Vol.86.No.1
- Pan, Guang (2008), “China in the Shanghai Cooperation Organization”, in: *Wang Gungwa and Zheng*.
- Sakwa, Richard (2002), *Russian Politics and Society*, London: Routledge
- Thompson, William (1973), “The Regional Subsystem: A conceptual Explication and a Propositional Inventory”, *International Studies Quarterly*, No.17.
- Tsygankov, Andrei. P. (2006), “New Challenges for Putin’s Foreign Policy”, *Elsevier*, Winter.
- Waltz, K. (1979), *Theory of International Politics*, New York: MC Grow Hill.
- Weitz, R (2006), “Averting a New Great Game in Central Asia”, *The Washington Quarterly*, Vol.29, No.3, Summer.

